

بازشناسی ابعاد روی آوری چین به خلیج فارس و سناریوهای امنیتی فراروی ایران

افشین متقی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۴/۱۳

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۲/۹/۲۵

فصلنامه آفاق امنیت/ سال ششم / شماره بیست و یکم- زمستان ۱۳۹۲

چکیده

خلیج فارس به دلایل مختلف ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک همواره از جایگاه و اهمیت ویژه‌ی در سیاست جهانی برخوردار بوده است. این منطقه با داشتن بیش از ۶۰ درصد ذخایر نفت دنیا و حدود ۴۰ درصد ذخایر گازی جهان، به عنوان هارتلند اقتصادی جایگاه ویژه‌ی در سیاست خارجی قدرتهای بزرگ جهانی دارد. یکی از کشورهایی که در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ی به خلیج فارس کرده، جمهوری خلق چین است. چین برای تداوم رشد اقتصادی خود به عنوان مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست، نیاز روزافزونی به نفت خلیج فارس پیدا کرده است. پژوهش حاضر با روش توصیفی- تحلیلی درصدد است به واکاوی و بررسی تأثیر حضور چین در خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بپردازد. پرسش بنیادی این پژوهش این است که سناریوهای امنیتی ایران در قبال حضور چین در خلیج فارس کدام‌اند؟ براساس این پرسش، درباره امنیت این منطقه سه سناریو فراروی ایران قرار دارد: «سناریوی امنیت آمریکامحور»، «سناریوی امنیت دسته‌جمعی» و «سناریوی توازن قدرت». نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که ظاهراً محتمل‌ترین سناریوی پیش روی ایران در ارتباط با امنیت خلیج فارس، توازن قدرت در مقابل آمریکا و متحدان عربی این کشور با ایجاد تفاهم استراتژیک با چین است.

واژگان کلیدی

خلیج فارس، چین، ایران، توازن قدرت، امنیت



مقدمه

چین بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه است. تاریخ کهن چین نشان‌دهنده احساس دیرینه تهدیدهای امنیتی و دفاعی و بدبینی به خارجیان است که نمونه بارز آن را می‌توان در ساخت دیوار چین مشاهده کرد. تاریخ چین به خوبی نشان می‌دهد که این کشور عرصه تهاجم اقوام مختلف بوده، جنگ‌های مکرر با غریبان داشته و قدرت‌های خارجی بخش‌های مختلفی از این کشور را اشغال کرده‌اند. بنابراین استراتژی‌های امنیتی همواره در سیاست خارجی چین از روزگار باستان تاکنون جایگاهی ویژه داشته است. نمود این تفکر را هم می‌توان در اندیشه‌های متفکران چین باستان مانند «سون زه»^۱ و «کنفوسیوس» و هم در دوران مدرن در تفکرات دکتر «سون یات سن»^۲ و «مائو» مشاهده کرد.

با این اوصاف چین در حالی که مردم و رهبرانش آکنده از احساس تهدید کهن از بابت استعمار و سلطه‌جویی قدرت‌های بزرگ بودند، در سال ۱۹۴۹ پای به عصر جدید نهاد. دوستی با شوروی نیز نتوانسته بود چینی‌ها را از نیات خارجیان و سوءظن درباره آنها برهاند؛ زیرا استالین، رهبر «کشور برادر سوسیالیستی»، نیز مانند غریبان خواهان به دست آوردن پایگاه دریایی و هوایی در سواحل شرقی چین بود (امیدوارنیا، ۱۳۸۲: ۱-۲). بنابراین مائو نیز همچون اسلاف خود به همه قدرت‌های بزرگ بدبین بود. استراتژی امنیت ملی چین در دوران مائو بر مبنای بدبینی به همه قدرت‌های بزرگ و اجتناب‌ناپذیر دانستن جنگ جهانی سوم قرار داشت. دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای به منظور بازدارندگی حداقل، توسعه مناسبات با کشورهای جهان سوم برای کسب حمایت‌های بین‌المللی و توسل به شیوه‌های جنگ مردمی برای رویارویی با دشمن در صورت تعرض به خاک چین، مبنای بقا و استقلال و حاکمیت کشور قرار گرفت (امیدوارنیا، ۱۳۸۱: ۴۸۷). دستاورد بزرگ سیاست امنیتی در صنعتی کردن کشور به ویژه در بخش دفاعی بود. از طرف دیگر، بی‌توجهی به اقتصاد بازار، ناکامی در جلب اعتماد کشورهای پیرامون، اهمیت ندادن به قدرت مادی (اقتصادی) در محاسبه توان جامع کشور و ایده‌آلیسم افراط‌گرای عقیدتی را می‌توان از ضعف‌های استراتژی مائو دانست (امیدوارنیا، ۱۳۸۱: ۴۸۷). بر این اساس پس از مائو، دنگ شیائو

1 . Sun Ze

2 . Sun Yatsen



پینگ در استراتژی امنیت ملی خود اهمیت خاصی به اقتصاد داد. اقتصاد نوین چین پس از انقلاب سوسیالیستی ۱۹۴۹، با آرزوهای بزرگ مائو تسه دونگ، رهبر انقلاب، آغاز شد، با جسارت هواکوفنگ به آرزوهای کوچک روی آورد و با اصلاحات تدریجی لیوشائوچی، چوئن لای و دنگ شیائو پینگ به مسیر عادی رفت (صدری، ۱۳۸۴). دنگ شیائو پینگ محور اصلی سیاست خارجی خود را «اصلاحات اقتصادی»، «دروازه‌های باز» و «نوسازی اقتصادی» قرار داد و معتقد بود برای تحقق آن باید در راه حفظ «صلح پایدار» تلاش کرد (امیدوارنیا، ۱۳۸۱: ۴۹۱).

پس از دنگ شیائوپینگ، جیانگ زمین، رهبری حزب کمونیست چین را به دست گرفت. رهبری جیانگ زمین هم‌زمان شد با فروپاشی شوروی سابق و پایان جنگ سرد. در این دوران مسابقه تسلیحاتی جدید با محوریت حمله رو به گسترش بود. آسیا در استراتژی امنیتی آمریکا جایگاه بیشتری یافته بود و گسترش ناتو به شرق و تهدید علیه استقلال و حاکمیت کشورها رو به افزایش بود. علاوه بر این، جنگ کوزوو بر وخامت اوضاع افزوده بود. در چنین شرایطی جیانگ زمین اصول سه‌گانه سیاست خارجی خود را بدین گونه مطرح کرد:

اول، ادامه اصلاحات اقتصادی همان‌گونه که مد نظر دنگ شیائو پینگ بود. دوم، تجدید نظر در استراتژی نظامی چین و تغییر آن از «دفاع» به «دفاع فعال»^۱ که کاربرد جنگ‌افزارهای هسته‌ای علیه دشمن را فراتر از حد بازدارندگی تجویز می‌کرد. سوم، تأکید بر آموزش سیاسی و عقیدتی در ارتش بیش از گذشته و نفی دیدگاه کسانی که در اوضاع جدید داخلی و بین‌المللی خواهان غیرسیاسی و حزبی شدن ارتش هستند (امیدوارنیا، ۱۳۸۱: ۲۳).

پس از جیانگ زمین، هو جین تائو سکان ریاست‌جمهوری چین را به دست گرفت. نسل چهارم رهبران چین که بسیار عملگراتر و غیرایدئولوژیک‌تر از اسلاف خود هستند، درصدد برآمدند بین پیشرفت و توسعه اقتصادی تعادل برقرار کنند (نوریخس، ۱۳۸۴). در زمان رهبری نسل چهارمی‌ها، چین از رشد اقتصادی بیشتری نسبت به نرم اقتصادی جهان برخوردار است و از لحاظ بین‌المللی نیز بازیگر بالقوه جهانی محسوب می‌شود (مولوی، ۱۳۸۴). رشد اقتصادی زیاد چین نیاز این کشور را به انرژی بیش از پیش کرده است؛ به همین دلیل چینی‌ها اقدام به سرمایه‌گذاری‌های فراوان در حوزه انرژی در مناطق مختلف دنیا مانند استرالیا، کانادا، کشورهای آفریقایی

و خاورمیانه کرده‌اند. در این میان خلیج فارس به دلیل ذخایر فراوان انرژی و هزینه بسیار پایین بهره‌برداری، اهمیت ویژه‌ای در سیاست خارجی چین دارد که این اهمیت تا حد زیادی مرهون همین ذخایر انرژی است. بدین منظور جمهوری خلق چین برای تداوم رشد اقتصادی خود که مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست است، نیاز روزافزونی به نفت خلیج فارس پیدا کرده است و در این میان ایران و عربستان به عنوان پایه‌های دیپلماسی نفتی چین در خلیج فارس به ترتیب ۹ و ۱۹ درصد از نفت وارداتی چین را تأمین می‌کنند. از این رو پژوهش حاضر می‌کوشد به واکاوی و بررسی تأثیر حضور چین در خلیج فارس بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بپردازد.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش، از نظر ماهیت، بنیادی- کاربردی و از لحاظ روش، توصیفی- تحلیلی است. نحوه گردآوری اطلاعات مبتنی بر روش کتابخانه‌ای و مراجعه به کتاب‌ها و نشریات معتبر است.

چارچوب نظری

۱. جایگاه ژئواکونومیک و ژئواستراتژیک خلیج فارس در سیاست‌های جهانی خلیج فارس به دلایل مختلف ژئوپلیتیکی و ذخایر عظیم نفت و گاز و گلوگاه انرژی کشورهای توسعه‌یافته، یکی از مناطق استراتژیک دنیا به شمار می‌آید که تأمین امنیت آن همواره نقشی اساسی در سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ داشته است (امام جمعه‌زاده و فرجی نصیری، ۱۳۸۶: ۱۴۹). در دوران جنگ سرد که قلمروهای ژئواستراتژیک بر اساس اهداف نظامی تعیین می‌شدند، مناطق ژئوپلیتیک نیز توجیه‌کننده اهداف نظامی بودند. به همین دلیل به محض احساس کوچک‌ترین تغییر و تحول در ساختار نظام ژئوپلیتیکی برخی مناطق که ممکن بود اهداف نظامی را دچار مشکل سازد، توسل به زور در آن مناطق امکان‌پذیر می‌شد؛ ولی امروزه قلمروهای ژئواستراتژیک باید توجیه اقتصادی- نظامی داشته باشند (اخباری و مایل افشار، ۱۳۸۶: ۱۷۳).

در دوره‌ای که مکیندر و اسپایکمن از ریملند و هارتلند حرف می‌زدند، خلیج فارس و خاورمیانه جزء منطقه ریملند محسوب می‌شدند (وئوقی، ۱۳۸۶: ۲۳۳)؛ زیرا در قرن بیستم، راهبردهای نظامی نقش اساسی داشتند و تسلط بر قلمروهای ژئوپلیتیک جزء



اهداف اساسی دولت‌ها بود؛ در حالی که در قرن حاضر اهمیت اقتصاد در عرصه جهانی افزایش یافته است. در روند کنونی قدرت جهانی را کسی در دست خواهد داشت که بتواند بر منابع و خطوط انرژی، به ویژه نفت و گاز تسلط داشته باشد (امامی، ۱۳۸۱). از این رو مناطقی که از نظر انرژی غنی باشند اهمیت می‌یابند. در نتیجه در نظام جهانی جدید، مناطق ژئواکونومیک موقعیت بهتری خواهند یافت. در این میان خلیج فارس به عنوان «هارتلند اقتصادی» و نیز بزرگ‌ترین حلقه انرژی جهانی، در آغاز هزاره سوم مورد توجه ویژه قدرت‌های بزرگ قرار گرفته است (امام جمعه‌زاده و فرجی نصیری، ۱۳۸۶: ۷-۱۵۶)؛ زیرا این منطقه به تنهایی ۶۲ درصد ذخایر نفتی و ۴۰ درصد ذخایر گازی جهان را در خود جای داده است (وثوقی، ۱۳۸۶: ۲۳۱). همچنین این منطقه با در اختیار داشتن ۶۰ درصد تولید انرژی فسیلی و ۷۴۲ میلیارد بشکه ذخیره تثبیت‌شده نفت تا پایان سال ۲۰۰۷، نقش ژئواکونومی ویژه‌ای در قرن بیستم ایفا خواهد کرد (اخباری و مایل افشار، ۱۳۸۶: ۱۷۷)؛ زیرا با افزایش روزافزون مصرف انرژی در هزاره سوم، به خصوص نفت و گاز، ارتباط سیاست‌های جهانی با اقتصاد و انرژی، روز به روز در دنیای وابستگی متقابل بیشتر می‌شود (وثوقی، ۱۳۸۶: ۲۳۱). به تبع آن، در خلیج فارس نیز که عوامل ژئوپلیتیکی بر عوامل اقتصادی منطبق است، می‌توان گفت این منطقه نقشی محوری در تدوین استراتژی‌های جهانی خواهد داشت (اخباری و مایل افشار، ۱۳۸۶: ۱۷۷).

۲. جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی چین

جمهوری خلق چین با ۱/۳ میلیارد نفر جمعیت، بزرگ‌ترین کشور در حال توسعه دنیاست. چین اکنون دومین مصرف‌کننده بزرگ انرژی دنیا (Madsen, 2006) و سومین واردکننده نفت خام در جهان است (Leverett and Bader, 2005-6). چین در سال‌های اخیر در پروسه صنعتی شدن قرار گرفته است و یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای در حال رشد دنیا را دارد. در واقع با میزان رشد ۸ تا ۱۰ درصدی در سال، نیاز چین به انرژی با افزایش ۱۵۰ درصدی تا سال ۲۰۲۰ پیش‌بینی شده است. چین برای حفظ این رشد، نیازمند افزایش میزان نفت وارداتی خود است. در طول دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، چین یکی از کشورهای صادرکننده نفت بود؛ اما در سال ۱۹۹۳ به واردکننده نفت تبدیل و رشد اقتصادی آن وابسته به نفت خارجی شد. واردات فعلی چین ۳۲ درصد از کل نفت مصرفی این کشور است که این میزان تا سال ۲۰۱۰ به دو برابر افزایش خواهد یافت و تا سال ۲۰۳۰ با واردات فعلی ایالات متحده برابری خواهد



کرد (Luft, 2006).

به‌رغم تلاش‌های چین برای تنوع بخشیدن به منابع نفتی خود، این کشور به طور روزافزونی به نفت خاورمیانه وابسته می‌شود (Luft, 2006)؛ به همین دلیل تأکید فعلی چین بر خاورمیانه به عنوان بازار انرژی به لحاظ تاریخی بی‌نظیر است. تا دهه ۱۹۶۰ و بیشتر دهه ۱۹۷۰، سیاست خارجی چین در خاورمیانه، چیزی بیش از مواضع شعارگونه پکن در ارتباط با رادیکالیسم دنیای عرب و شعار حمایت از فلسطین به دلیل هماهنگی با حمایت‌های چین از «جنبش‌های آزادی‌بخش» در سراسر جهان نبود. پس از نشست تاریخی کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در سال ۱۹۷۸ که اصلاحات داخلی چین شروع شد و اوایل دهه ۱۹۹۰ که دروازه‌های چین به روی غرب باز شد، چین به صورت عمیق‌تری در خاورمیانه درگیر شد (Leverett and Bader, 2005-6) و روابط اقتصادی خود را با کشورهای این منطقه به خصوص در حوزه انرژی گسترش داد؛ به گونه‌ای که امروزه چین ۵۸ درصد از نفت مصرفی خود را از خاورمیانه تأمین می‌کند. بنابراین گرچه چین به لحاظ تاریخی، منافع استراتژیک قدیمی در خاورمیانه و خلیج فارس نداشته است، از آنجا که امروزه بیشترین میزان نفت وارداتی این کشور از این منطقه تأمین می‌شود، رابطه با کشورهای این منطقه به طور روزافزونی برای پکن مهم شده است (Luft, 2006).

با توجه به توسعه اقتصادی سریع چین در دو دهه اخیر و افزایش تصاعدی نیاز این کشور به انرژی و نیز ناکافی بودن منابع انرژی داخلی، این کشور در پی آن است با به کارگیری «دیپلماسی نفتی» در خلیج فارس و دستیابی به منابع نفتی این منطقه، «امنیت انرژی» را که رهبران پکن در پی آنند به دست آورد. بدین منظور چینی‌ها اقدامات گسترده‌ای در منطقه انجام داده‌اند. از لحاظ اقتصادی این اقدامات را می‌توان در قالب استراتژی «دو واردات و یک صادرات»^۱ تحلیل کرد. در این استراتژی، «دو واردات» به واردات انرژی (نفت و گاز) و سرمایه از منطقه برای برآوردن نیازهای این کشور اشاره می‌کند و «یک صادرات» نیز دلالت بر سرمایه‌گذاری چین در اکتشاف و توسعه پروژه‌های نفتی و گازی در منطقه دارد (اسماعیلی، ۱۳۸۴).

همان‌طور که گفته شد، روند رو به افزایش وابستگی به انرژی وارداتی، احساس رو به افزایش «ناامنی در حوزه انرژی» را میان رهبران چین برانگیخته است. آنان نگران هستند که اخلاص در عرضه انرژی یا افزایش قیمت آن، تداوم روند توسعه اقتصادی



آنان را با خطر مواجه کند. دلیل اصلی نگرانی رهبران چین آن است که رشد سریع اقتصادی و پیشبرد روند توسعه اقتصادی، اکنون به مهم‌ترین ابزار مشروعیت‌ساز حزب کمونیست تبدیل شده است. از منظر استراتژیک نیز رهبران این کشور نگران اعمال محدودیت‌هایی از سوی ایالات متحده در حوزه انرژی علیه خود هستند (Weinstein, 2005). از این رو، چینی‌ها برای کاهش آسیب‌پذیری خود در این عرصه، دست به اقدامات مختلفی زده‌اند. یکی از مهم‌ترین اقدامات در راستای استراتژی «دو واردات و یک صادرات»، برقراری پیوندهای بیشتر با کشورهای دارنده منابع انرژی به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس است که در این میان عربستان سعودی و ایران بیش از کشورهای دیگر توجه چینی‌ها را به خود جلب کرده‌اند.

۳. عربستان و ایران ستون‌های دیپلماسی نفتی چین در خلیج فارس

سیاستمداران چینی در آغاز هزاره سوم، دستیابی به دو هدف اساسی را سرلوحه سیاست خارجی خود قرار داده‌اند: «امنیت» و «انرژی». درباره انرژی چینی‌ها تلاش گسترده‌ای برای سرمایه‌گذاری در کشف و استخراج منابع انرژی در مناطق مختلف دنیا کرده‌اند؛ اما به‌رغم تلاش‌های فراوان چینی‌ها برای تنوع منابع نفتی خود، خلیج فارس همچنان مهم‌ترین تأمین‌کننده انرژی چین محسوب می‌شود. چینی‌ها در بحث انرژی روی ایران و عربستان در منطقه خلیج فارس تمرکز کرده‌اند و این دو کشور پایه‌های «دیپلماسی نفتی» چین در منطقه محسوب می‌شوند. دغدغه دیگر چینی‌ها در قرن بیست و یکم، امنیت است. نگرانی امنیتی چین در خلیج فارس نه «امنیت سرزمینی» که «امنیت انرژی» است؛ به همین دلیل چینی‌ها مایل‌اند برای تأمین امنیت کشتی‌ها و محموله‌های نفتی خود، حضوری نظامی در خلیج فارس داشته باشند. از دیدگاه رهبران چینی، کانال ورود چین به خلیج فارس، در درجه اول پاکستان و در درجه دوم، ایران است. در ادامه ابتدا به تفصیل درباره نیازهای انرژی چین و سپس درباره نیازهای امنیتی این کشور بحث خواهیم کرد.

چهار قدرت بزرگی که ایالات متحده در سال ۱۹۷۰ نقش آنها را در موازنه قدرت خلیج فارس به رسمیت شناخت ایران، عراق، عربستان سعودی و ایالات متحده آمریکا بودند. اکنون بعد از ۲۸ سال اتفاقاتی رخ داده که این موازنه قوا به هم خورده است. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹، جنگ عراق و ایران در سال ۸۸-۱۹۸۰، حمله عراق به کویت در سال ۹۱-۱۹۹۰ و حمله نیروهای ائتلاف به عراق در سال ۲۰۰۳



موازنه قوای تاریخی را به طور چشم‌گیری تغییر داده است. اکنون عراق دیگر یک تهدید نظامی خطرناک در منطقه نیست. ایران و عربستان سعودی دو قدرت نظامی برتر منطقه هستند، هرچند عربستان و شورای همکاری خلیج فارس یک موازنه جمعی علیه ایران تشکیل داده‌اند (Wallace, 2005). از آنجا که ایران و عربستان بیشترین منابع نفت و گاز منطقه را دارند، چین که به جرأت می‌توان گفت تعداد کمی از قدرت‌ها سیاست خارجی کاملاً رئالیستی مانند این کشور داشته‌اند، اقدام به برقراری روابط نزدیک با این دو کشور کرده است (Powell, 2006).

پکن درصدد ادامه رشد بالای اقتصادی خود است؛ به همین دلیل، روابط خارجی این کشور به طور تنگاتنگی با سیاست داخلی آن گره خورده است (Powell, 2006). چین برای ادامه رشد بالای اقتصادی خود (سیاست داخلی) اقدام به برقراری روابطی نزدیک با کشورهای نفت‌خیز جهان به ویژه کشورهای حوزه خلیج فارس کرده است. هرچند روابط چین با این کشورها قدمت زیادی ندارد، در چند سال گذشته پکن به سرعت روابط خود را با این منطقه به ویژه پیوندهای اقتصادی را گسترش داده و عمق بخشیده است؛ به گونه‌ای که به بزرگ‌ترین شریک تجاری کشورهای عرب در شرق تبدیل شده است (Madsen, 2006). چین و کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در تابستان ۲۰۰۴ بحث درباره بستن موافقت‌نامه آزاد تجاری را شروع کردند (Daragahi, 2005). این گفت‌وگوها هم‌زمان شد با تبادل نظر چین و اعراب برای برگزاری گفت‌وگوی نیم‌سالانه بین چین و رهبران ۲۲ دولت اتحادیه عرب که با موافقت اتحادیه عرب این گفت‌وگوها دوبار تاکنون برگزار شده است (Madsen, 2006).

جز عربستان، بقیه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس تجارت کمتری با چین دارند و تجارت آنها بر صادرات مواد خام به چین متمرکز شده است. برای مثال، مبادلات تجاری چین با عمان ۱/۵ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۳ و ۴/۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۴ بوده است. عمان اکنون سومین تأمین‌کننده نفت وارداتی چین در منطقه پس از ایران و عربستان است. تجارت چین با امارات متحده عربی و کویت به ترتیب ۳/۹ و ۷۲۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۲ بوده است (Madsen, 2006).

همان‌طور که گفته شد، از میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، چین بیشترین حجم مبادلات تجاری را با عربستان سعودی دارد. برقراری روابط ویژه با عربستان، مؤلفه‌های اصلی استراتژی چین برای دسترسی به منابع نفتی خلیج فارس است. برقراری روابط پکن-ریاض به اواسط دهه ۱۹۸۰ بر می‌گردد که چین



موشک‌های بالستیک میان‌برد خود را به عربستان سعودی فروخت؛ اما با دیدار جیانگ زمین از عربستان در سال ۱۹۹۹، تحول عظیمی در روابط دو کشور ایجاد شد. در این دیدار موافقت‌نامه «همکاری استراتژیک نفتی» بین دو کشور به امضا رسید و چین پیشنهاد فروش موشک‌های بالستیک قاره‌پیما به عربستان سعودی داد؛ اما سعودی‌ها به منظور حفظ روابط ویژه خود با آمریکا تاکنون ترجیح داده‌اند بسیاری از این پیشنهادهای را رد کنند (Luft, 2006).

از زمان دیدار جیانگ زمین از عربستان تاکنون، روابط دو کشور با سرعت شتابان رو به گسترش بوده است. چین اکنون چهارمین واردکننده نفت عربستان سعودی است. عربستان نیز با تأمین ۱۹ درصد از نفت وارداتی چین، بزرگ‌ترین تأمین‌کننده نفت چین در منطقه است (Madsen, 2006) که این میزان طبق آخرین گزارش وبسایت رسمی کشورهای صادرکننده نفت (اپک)، به ۲۰ درصد در سال ۲۰۰۸ رسیده است. طبق این گزارش، عربستان رتبه دوم بزرگ‌ترین کشور صادرکننده نفت به چین را پس از آنگولا (با ۲۱ درصد) دارد (www.Bornanews.ir). طبق برآورد وزارت بازرگانی چین، تجارت بین دو کشور از سال ۱۹۹۹ به بعد، به طور متوسط ۴۱ درصد رشد داشته است. صادرات نفت عربستان به چین از ۴۴۰/۰۰۰ بشکه در سال ۲۰۰۴ به ۵۰۰/۰۰۰ بشکه در سال ۲۰۰۵ افزایش یافته است. این افزایش بعد از توافق آرامکو- غول نفتی عربستان- با ساینوپک برای صدور روزانه یک میلیون بشکه نفت به چین تا سال ۲۰۱۰ انجام گرفت (Madsen, 2006).

در یکی دیگر از بزرگ‌ترین معاملات تجاری بین چین و عربستان، شرکت نفت و شرکت پتروشیمی چین^۱ با شرکت آرامکو عربستان برای صرف ۳۰۰ میلیون دلار به منظور توسعه منابع گاز طبیعی عربستان نزدیک حوزه قوار به توافق رسیدند. همکاری چین و عربستان فقط محدود به حوزه نفت و گاز نیست. در سایر حوزه‌ها نیز دو طرف اقدام به سرمایه‌گذاری‌های متقابل کرده‌اند؛ از جمله سرمایه‌گذاری شرکت‌های سعودی در بخش پتروشیمی چین که در این مقال، مجال بررسی آنها نیست. اما اهم قراردادهای فی‌مابین موارد مذکور بوده است.

ایران ستون دیگر «دیپلماسی نفتی» چین در خلیج فارس است. چین در اواسط دهه ۱۹۹۰، به نحو چشم‌گیری واردات نفت خام و محصولات نفتی از ایران را گسترش داد؛ به گونه‌ای که وزیر نفت وقت ایران، آقای زنگنه، اظهار داشت که تهران پیش‌بینی



می‌کند تا پایان سال ۲۰۰۴، سرانجام چین جای ژاپن را به عنوان اولین بازار فروش نفت ایران خواهد گرفت (Renfeng, 2004). ایران اکنون با تأمین ۹ درصد نفت وارداتی چین در رتبه سوم بزرگ‌ترین کشور صادرکننده نفت به چین پس از آنگولا و عربستان سعودی قرار دارد (www.Bornanew.ir).

تعاملات چین و ایران محدود به حوزه نفت نیست، بلکه قراردادهای عظیم دیگری نیز میان طرفین به امضا رسیده است. ساینوپک برای راه‌اندازی صنعت گاز طبیعی از کارافتاده کشورش، در معامله‌ای بزرگ به ارزش صد میلیارد برای توسعه میدان نفتی یادآوران، با ایران توافق کرد که ۲۵۰ میلیون تن گاز طبیعی برای ۳۰ سال از ایران خریداری کند؛ در عوض ایران روزانه ۱۵۰ هزار بشکه نفت خام به چین صادر خواهد کرد. در توافقی دیگر در اواخر مارس ۲۰۰۴، یک قرارداد ۲۰ میلیارد دلاری بین شرکت تجاری- نفتی نورینکو و ایران برای خرید گاز طبیعی ایران به مدت ۲۵ سال به امضا رسید (Daragahi, 2005).

در مجموع برنامه‌های سرمایه‌گذاری چین در تولید و اکتشاف نفت، پتروشیمی و گاز طبیعی در ایران، به بیش از صد میلیارد دلار تا پایان ربع قرن آینده خواهد رسید (Gundzik, 2005). حجم عظیم سرمایه‌گذاری‌های چین در خارج از کشور و رشد اقتصادی بالای این کشور، این نگرانی را در جهان به وجود آورده است که این رشد اقتصادی بالا، با نفوذ ژئوپلیتیک این کشور جابه‌جا خواهد شد؛ زیرا در نبود یک توازن در روابط بین‌المللی قدرت‌های بزرگ جهانی، نفوذ ژئوپلیتیک یک اصل سازمان‌دهنده است (Daojiong, 2005). از این رو چین به شدت دنبال نفوذ در مناطق ژئوپلیتیک دنیاست. خلیج فارس یکی از این مناطق ژئوپلیتیک است که چین امیدوار است به منظور تأمین امنیت انرژی خود، نفوذ نظامی در این منطقه داشته باشد. چینی‌ها برای عملی شدن این طرح، اول به پاکستان و پس از آن به ایران چشم دوخته‌اند؛ به همین علت سرمایه‌گذاری‌های کلانی در نفت و گاز ایران انجام داده و حجم مبادلات تجاری فی‌مابین را به شدت گسترش داده‌اند. شاهد مدعای نگارنده نیز درخواست چینی‌ها از ایران برای واگذاری پایگاه نظامی به آنها در یکی از بنادر استراتژیک ایران در بهمن ۱۳۸۶ است. این اقدام به لحاظ ژئوپلیتیک برای چین و ایران بسیار حائز اهمیت است. تأثیر متقابل سیاسی و اقتصادی این اقدام برای چین با توجه به اینکه این کشور به شدت به واردات انرژی از ایران و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس وابسته است، درخور توجه است؛ زیرا این اقدام می‌تواند توافق‌نامه انرژی چین برای انتقال نفت و



گاز از طریق تنگه هرمز را محکم‌تر کند (www.atime.Com). از طرف دیگر ایران که همواره از جانب آمریکا احساس ناامنی و تهدید می‌کند و این احساس تهدید با واگذاری پایگاه نظامی امارات متحده عربی به فرانسه بیشتر هم شده است، می‌تواند با واگذاری پایگاه نظامی به چین در یکی از بنادر خود، به موازنه قوا در مقابل آمریکا و کشورهای عربی دست پیدا کند.

تجزیه و تحلیل

۱. حضور چین در خلیج فارس و سناریوهای امنیتی فراروی ایران

خلیج فارس یکی از مناطق استراتژیک دنیاست که از دیرباز همواره دغدغه‌های امنیتی داشته و بحران‌های فراوانی فراروی خود دیده است. تأمین امنیت این منطقه که استراتژیک‌ترین حوزه منافع ملی ایران به شمار می‌رود، یکی از دغدغه‌های امنیتی حکومت‌های مختلف ایرانی بوده و همچنان نیز هست. در دوران معاصر، امنیت این منطقه همواره متکی به قدرت‌های بزرگ بوده و هیچ‌گاه امنیت منطقه‌ای بومی و پایدار در آن شکل نگرفته است. در دوران پهلوی اول، امنیت این منطقه متکی به انگلستان بود؛ اما در دوره پهلوی دوم، با افول قدرت بریتانیا و جایگزینی آن با قدرت ایالات متحده آمریکا، امنیت این منطقه نیز با اتکا به قدرت نظامی آمریکا تأمین می‌شد. از آن زمان تا کنون ترتیبات امنیتی و نظم‌هایی که در منطقه شکل گرفته، همواره آمریکامحور بوده است. با وقوع انقلاب اسلامی ایران و شکل‌گیری حکومتی مخالف آمریکا در منطقه، این نظم (آمریکامحور) دچار چالش شده و از آن زمان ایران همواره به عنوان یک قدرت منطقه‌ای که هژمونی آمریکا در منطقه را به چالش کشیده، مطرح است. اهمیت استراتژیک و منابع انرژی فراوان خلیج فارس باعث شده است قدرت‌های مختلف از جمله چین برای حضور در این منطقه ابراز علاقه‌مندی کنند.

از دیدگاه رئالیستی، هر چه تعداد قدرت‌های بازیگر و قطب‌های تشکیل‌دهنده موازنه قوا در یک منطقه بیشتر باشد، آزادی عمل قدرت‌های منطقه‌ای و قدرت‌های کوچک نیز بیشتر می‌شود و این قدرت‌ها، فرصت و فضای بیشتری برای بازیگری و نقش‌آفرینی به دست می‌آورند. بنابراین حضور چین در خلیج فارس ممکن است خالق فرصت‌های جدیدی برای جمهوری ایران به منظور تأمین منافع و افزایش مطلوبیت‌های امنیتی خود باشد. از دیدگاه نگارنده، با توجه به رغبت قدرت‌های بزرگ دیگر مانند چین و روسیه برای حضور در منطقه و فرصت‌ها و چالش‌هایی که



ممکن است حضور آنها ایجاد کند، سه «سناریوی امنیتی» برای تأمین امنیت خلیج فارس فراروی جمهوری اسلامی ایران قرار دارد: سناریوی اول، «امنیت آمریکامحور»؛ سناریوی دوم، «امنیت دسته‌جمعی»؛ سناریوی سوم، «توازن قوا» در مقابل آمریکا.

سناریوی اول: «امنیت آمریکامحور»

اولین سناریویی که برای تأمین امنیت خلیج فارس پیش روی ایران قرار دارد، ایجاد نظامی غرب‌محور با رهبری آمریکا است که آن را سناریوی «امنیت آمریکامحور» نامیده‌ایم. برای درک ماهیت سیاست خارجی آمریکا در خلیج فارس لازم است پیشینه‌ای درباره سیاست خارجی این کشور در منطقه بیان شود. پس از جنگ جهانی دوم و افول امپراتوری بریتانیا، آمریکا به عنوان یک ابرقدرت سر برآورد و جانشین انگلستان در مناطق مختلف دنیا شد. حضور و نفوذ ایالات متحده آمریکا در منطقه خلیج فارس معمایی است که طی دهه‌های اخیر به ویژه در سال‌های پس از جنگ سرد، ذهن بسیاری از محققان سیاست بین‌الملل را به خود مشغول کرده است. آمریکا در سال‌های نخستین جنگ سرد به سه دلیل توجهی ویژه به خاورمیانه و خلیج فارس داشت: ۱. تلاش آمریکا برای خاورمیانه‌ای آزاد و مستقل؛ ۲. ادامه یافتن جریان نفت به دنیای آزاد به دلیل وابستگی شدید هم‌پیمانان آمریکا در ناتو و ژاپن به نفت این منطقه؛ ۳. وجود کانال سوئز، زیرا سهم آمریکا از نفت خاورمیانه در دهه ۱۹۴۰ تماماً از این کانال عبور می‌کرد و حتی بعد از تعبیه لوله‌های نفتی، قسمت اعظمی از نفت مصرفی آمریکا از این کانال عبور می‌کرد (کالینز، ۱۳۸۳: ۲۸۰).

در دوران اولیه جنگ سرد، گسترش منافع استراتژیک ایالات متحده به سمت خاورمیانه، با انگیزه اولیه نگرانی از پیشروی قدرت نظامی شوروی به سمت خاورمیانه و خلیج فارس بود؛ اما هم‌زمان با افزایش تهدیدهای جهانی شوروی، ایالات متحده هر چه بیشتر در استراتژی‌های دفاعی و امنیتی خاورمیانه درگیر شد. اگرچه قدرت نظامی بریتانیا در این منطقه هنوز پابرجا بود، در حال جایگزینی با قدرت آمریکا بود. برنامه‌ریزان نظامی آمریکا اعتقاد داشتند که حفظ امنیت خطوط نفتی خاورمیانه در جنگ با شوروی ضروری است. این اعتقاد مبتنی بر این امید بود که هر جنگی با شوروی باید ظرف چند سال تمام شود؛ زیرا منابع نفتی داخلی آمریکا برای بحران طولانی مثل جنگ کافی نبود (Kemp and sanders, 2003). با وجود این تا قبل از سال ۱۹۷۱ منطقه خلیج فارس در معادلات ژئواستراتژیک جنگ سرد از درجه دوم



اهمیت نسبت به اروپا و شرق و جنوب شرق آسیا برخوردار بود و خلیج فارس به عنوان جبهه سوم راهبردی پس از جبهه اول (اروپا) و جبهه دوم (شرق و جنوب شرق آسیا) قرار می‌گرفت (عزتی، ۱۳۷۷: ۱۸۱).

در اواخر دهه ۱۹۶۰ انگلستان به دلایل مختلف مانند فقدان توانایی کافی، استقلال هندوستان، بسته شدن کانال سوئز، استقلال کشورهای منطقه، ملی شدن نفت در ایران، تحولات چپ‌گرایانه در کشورهایمانند عراق و قدرت فزاینده آمریکا به این نتیجه رسید که از یک سو ایفای نقش گذشته در منطقه خلیج فارس بسیار پرهزینه است و از سوی دیگر با توجه به روابط ویژه انگلستان با آمریکا، حضور و نفوذ آمریکا در منطقه تهدیدی علیه منافع انگلستان نخواهد بود. بنابراین انگلستان در سال ۱۹۶۸ اعلام کرد تا پایان سال ۱۹۷۱ نیروهای خود را از خلیج فارس بیرون خواهد برد. آمریکا ابتدا تحت تأثیر رویدادهایی مانند جنگ ویتنام ترجیح می‌داد در راستای ایفای نقش فعال در منطقه، از متحدان منطقه‌ای به عنوان نمایندگان خود استفاده کند؛ به همین دلیل نیکسون دکترین منطقه‌ای خود را که بر همکاری امنیتی با قدرت‌های منطقه‌ای تأکید داشت، مطرح کرد. براساس این دکترین که به «سیاست دوستونه» نیکسون شهرت یافت (اسدی، ۱۳۸۱: ۴۳)، امنیت خلیج فارس بر عهده دو کشور ایران و عربستان گذاشته شد. ایران به دلیل توانایی‌های بالای نظامی و سایر عناصر قدرت، نقش فعال‌تری یافت و به عنوان ژاندارم منطقه تعیین شد. در کنار ایران، عربستان به عنوان یک قدرت اقتصادی مطرح می‌شد و این دو کشور در مجموع باید امنیت خلیج فارس را تأمین می‌کردند (الهی، ۱۳۸۴: ۲۷۷).

اما پیروزی انقلاب اسلامی و روی کار آمدن جناح ضد آمریکایی در ایران ضربه نهایی را بر پیکر سیاست دوستونه نیکسون وارد کرد و باعث فروپاشی این سیاست شد. پیروزی انقلاب اسلامی و حمله شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹، در مجموع باعث تغییراتی در سیاست‌های امنیتی آمریکا در منطقه شد که اهم آنها عبارت‌اند از:

۱. تعیین عربستان به عنوان پایه اصلی سیاست‌های آمریکا در منطقه خلیج فارس؛ ۲. ایجاد یک «کمر بند امنیتی» یا یک «پرده آهنین» دور انقلاب اسلامی از پاکستان تا مصر؛ ۳. تشکیل و گسترش یک نیروی واکنش سریع (الهی، ۱۳۸۴: ۹۳-۲۷۷) برای جلوگیری از حوادث مشابه انقلاب اسلامی ایران در کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس؛ چنان‌که رونالد ریگان تأکید کرد ایالات متحده اجازه نخواهد داد عربستان سعودی نیز وضعیت ایران را پیدا کند و از اردوگاه غرب خارج شود (Randy, 1990).

تغییرات یادشده در سیاست‌های امنیتی آمریکا در خاورمیانه در مجموع باعث طراحی یک سیستم امنیتی جدید شد که ضمن برآورده کردن منافع آمریکا در خاورمیانه به مقابله با گسترش انقلاب اسلامی ایران در منطقه می‌پرداخت و به طور هم‌زمان دو کشور ایران و عراق را تضعیف می‌کرد. در این سیستم همچنین تلاش‌هایی برای حل منازعه فلسطین و اسرائیل در نظر گرفته شده بود. هم‌زمان با این سیاست، آمریکا زمینه اتحاد سیاسی- نظامی کشورهای عرب حوزه خلیج فارس را فراهم کرد. در چارچوب این سیاست، در سال ۱۹۸۱ شورای همکاری خلیج فارس شکل گرفت که اتحاد اقتصادی و همکاری امنیتی مهم‌ترین عامل تأسیس این شورا بود (یونسیان، ۱۳۸۴). سیستم امنیتی جدید ترکیبی از قراردادهای امنیتی است که به صورت دوجانبه با تک تک کشورهای جنوبی خلیج فارس منعقد شده است. آمریکا براساس این قراردادها، امکان ایجاد پایگاه‌های نظامی در این کشورها را به دست آورده و حضور نظامی خود را در منطقه تقویت کرده است. قراردادهای واگذاری پایگاه به نیروهای آمریکایی، انجام مانورهای مشترک و تعهد آمریکا به دفاع از این کشورها حلقه‌های تکمیل‌کننده ساختار امنیتی جدید منطقه هستند (اسدیان، ۱۳۸۱: ۲-۱۵۱). در این راستا می‌توان به پایگاه‌های آمریکا در کشورهای زیر اشاره کرد: پایگاه دریایی جفیر در بحرین، پایگاه هوایی ظهران، پایگاه دریایی اسفانیه، پایگاه حفرباطن، پایگاه تبوک، پایگاه خمیسی و مشیط در عربستان، پایگاه مصیره، پایگاه دریایی خصیب، پایگاه دریایی ام الغنم و پایگاه هوایی مسیب در عمان (خدادادی، ۱۳۸۳: ۲-۱۵۱).

می‌توان گفت امنیت خلیج فارس از جنگ جهانی دوم بدین سو که قدرت‌های بزرگ حضوری فعال در این منطقه داشته‌اند، همواره نظم غرب‌محور بوده است. اکنون ایران نیز می‌تواند مانند سایر کشورهای منطقه و رژیم‌های سابق ایران، کلید امنیت خود را به آمریکا دهد و با اتکا به قدرت نظامی و نفوذ ژئوپلیتیک آمریکا در منطقه، همانند کشورهای عربی به نظامی آمریکا محور تن دهد و از منافع اقتصادی بی‌شمار آن بهره‌مند شود. در این نظم، خلیج فارس به عنوان یک مجموعه امنیتی با اتکا به قدرت هژمونی آمریکا، مسائل امنیتی خود را درون مجموعه حل و فصل می‌کند. در این مجموعه امنیتی، تنها قدرتی که خارج از مجموعه در منطقه حضور دارد (حضور نظامی)، آمریکا است و از آنجا که این کشور تنها ابرقدرت است، می‌تواند مسائل امنیتی خلیج فارس را حل و فصل کند و امنیت را در این منطقه تأمین کند. سایر کشورها نیز به خاطر همراهی با آمریکا، امنیت خود را در مقابل قدرت‌های دیگر تضمین شده می‌بینند. اما از آنجا که ایران در موضوعات متعدد امنیتی و ایدئولوژیکی با آمریکا تضاد



منافع دارد، این سناریو نامحتمل برای جمهوری اسلامی ایران است.

سناریوی دوم: «امنیت دسته‌جمعی»

با توجه به مطالعات تطبیقی که نگارنده بین منطقه خلیج فارس و سایر نقاط دنیا انجام داده است، بهترین سیستم امنیتی که می‌تواند منافع جمهوری اسلامی ایران را در منطقه برآورده کند، یک سیستم امنیتی دسته‌جمعی جدید با مشارکت همه کشورهای منطقه است که نمود این سیستم می‌تواند شورای همکاری خلیج فارس با حضور ایران و عراق به عنوان دو قدرت منطقه‌ای باشد؛ زیرا هر گونه سیستم امنیتی بدون حضور این دو قدرت در منطقه ناقص است و نمی‌تواند امنیت خلیج فارس را تأمین کند. با توجه به اینکه پس از جنگ جهانی دوم شاهد رشد منطقه‌گرایی در سراسر دنیا هستیم و سیستم‌های امنیت دسته‌جمعی که نمونه بارز آن، سازمان ملل و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است، در حال رشد هستند، ایران نیز باید خود را با تحولات جدید هماهنگ سازد و از شکل‌گیری چنین سیستمی در منطقه حمایت کند. ایران حتی می‌تواند با شعار الگوبرداری از سازمان ملل درباره امنیت دسته‌جمعی، خواست خود را مشروع و در راستای اهداف سازمان ملل اعلام کند. بنابراین ایران باید به دنبال ایجاد یک سیستم امنیتی دسته‌جمعی بومی در منطقه، بدون حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای باشد. ایران حتی می‌تواند پیشنهاد ایجاد ارتش مشترک خلیج فارس را مطرح کند. در صورت عملی شدن چنین طرحی، ایران با توجه به توان نظامی بالای خود نسبت به سایر کشورهای منطقه، تأمین‌کننده اصلی چنین نیرویی خواهد بود. حتی اگر طرح ایجاد ارتش مشترک خلیج فارس عملی نشود، باز هم شکل‌گیری یک سیستم امنیتی دسته‌جمعی کاملاً در راستای منافع جمهوری اسلامی است. اگر چنین سیستمی در منطقه پیاده شود، نخستین و مهم‌ترین نتیجه آن، خروج آمریکا از ترتیبات امنیتی منطقه است. در صورت تحقق این هدف اولاً از دغدغه‌های امنیتی ایران از جانب آمریکا کاسته خواهد شد؛ ثانیاً آمریکا نمی‌تواند از نزدیک ایران را کنترل کند و با حضور دریایی خود در خلیج فارس، ایران را از ترتیبات امنیتی منطقه خارج سازد یا دست‌کم به حاشیه براند و مانع از تأثیرگذاری مؤثر ایران در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای شود. نتیجه دیگر این سیستم امنیتی این است که ایران را به هژمون منطقه تبدیل می‌کند و ایران به عنوان قدرت برتر منطقه، مطرح می‌شود. سومین نتیجه این سیستم امنیتی، تسلط ایران بر راه‌های آبی خلیج فارس و تنگه استراتژیک هرمز است. در نبود نیروی دریایی آمریکا در منطقه، ایران یکه‌تاز منطقه و ستون اصلی تأمین



امنیت در منطقه خواهد شد.

اما برای پیگیری چنین طرحی باید آن سوی خلیج فارس را هم در نظر گرفت. در آن سوی خلیج فارس قدرت‌های کوچکی حضور دارند که دغدغه امنیتی اول آنها نه از سوی قدرت‌های بزرگ و فرامنطقه‌ای که از جانب ایران است. اعراب از دیرباز همواره از جانب همسایه شمالی و بزرگ‌ترشان - ایران - احساس ناامنی کرده و می‌کنند. به همین علت این کشورها برای تأمین امنیت خود در برابر ایران، دست به دامان قدرت‌های بزرگ‌تری مانند آمریکا و بریتانیا شده‌اند. خیلی هم منطقی است که این کشورها به این استراتژی امنیتی روی آورند. این کشورها به دلیل وسعت و جمعیت پایین‌شان به تنهایی قادر به تأمین امنیت خود نیستند و ناچار برای تحقق این امر باید به قدرت‌های دیگر اتکا کنند. حتی در صورت شکل‌گیری یک سیستم امنیت منطقه‌ای باز هم ایران نقش اصلی را در چنین سیستمی ایفا می‌کند و در واقع ایران نقش کنونی ایالات متحده (تأمین امنیت کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس) را به عهده خواهد گرفت. از این رو این کشورها ترجیح می‌دهند امنیت‌شان وابسته به آمریکا باشد تا ایران؛ زیرا آنها بر خلاف ایران، از جانب آمریکا تهدیدی امنیتی احساس نمی‌کنند. اعراب تا کنون سعی کرده‌اند با وارد کردن قدرت‌های فرامنطقه‌ای به حوزه معادلات امنیتی خلیج فارس به ایجاد نوعی توازن قوا در مقابل ایران دست زنند. اقدام اعراب در واگذاری پایگاه‌های نظامی به آمریکا و سایر قدرت‌های غربی مانند فرانسه (امارات متحده عربی) و حتی شکل‌گیری شورای همکاری خلیج فارس را می‌توان اقداماتی در این راستا ارزیابی کرد. با توجه به موارد یادشده می‌توان پیش‌بینی کرد که شکل‌گیری چنین سیستم امنیت دسته جمعی گرچه تأمین‌کننده منافع امنیت ملی ایران است، شکل‌گیری آن پروژه‌های بسیار زمان‌بر است و اصل اساسی آن وجود اعتماد متقابل است که اکنون بین کشورهای شمال و جنوب خلیج فارس در نازل‌ترین حد خود است. همچنین شکل‌گیری چنین سیستمی مستلزم وجود تهدیدهای امنیتی مشترک یا دست‌کم رسیدن به تعریف مشترکی از تهدیدهای امنیتی است. در خلیج فارس هیچ‌گونه تعریف مشترکی از تهدیدهای فرارو وجود ندارد؛ زیرا در صورتی که ایران، آمریکا را به عنوان اولین و مهم‌ترین تهدید امنیتی خود در نظر بگیرد، در جنوب خلیج فارس قضیه کاملاً برعکس است. اعراب، ایران را تهدید امنیتی خود می‌دانند و برای رفع این تهدید ناگزیر دست به دامان آمریکا شده‌اند. با توجه به مشکلات موجود در شکل‌گیری چنین سیستمی و نیز زمان‌بر بودن این پروژه، ایران باید شکل‌دهی به



چنین سیستمی را جزء اهداف استراتژیک و بلندمدت خود قرار دهد؛ زیرا حتی اگر خود اعراب به چنین درکی از امنیت برسند و اعتقاد پیدا کنند که امنیت در منطقه باید بومی شود، باز هم آمریکا آنها را تحت فشار قرار خواهد داد و به راحتی به آنها اجازه نخواهد داد در یک سیستم امنیتی با محوریت ایران شرکت کنند.

سناریوی سوم: «توازن قوا»

سومین و محتمل‌ترین سناریوی پیش روی ایران، سناریوی «توازن قوا» در مقابل آمریکاست. این سناریو، به کارگیری قدرت‌های خارج از منطقه برای ایجاد توازن قوا در مقابل ایالات متحده و اعراب را پیشنهاد می‌کند؛ زیرا هر چه قطب‌ها و قدرت‌های درگیر در یک موازنه قوا بیشتر باشند، قدرت‌های متوسط و کوچک‌تر آزادی عمل بیشتری دارند و با پیوستن به این اتحاد و ائتلاف‌ها، فرصت‌های بیشتری برای نقش‌آفرینی پیدا می‌کنند. بنابراین ایران می‌تواند با وارد کردن قدرت‌هایی مانند روسیه به ویژه چین در معادلات امنیتی خلیج فارس، بر وزن استراتژیک خود در منطقه بیفزاید. همان‌طور که گفته شد، رشد فراوان اقتصادی چین، نیاز این کشور به انرژی را به طور روزافزونی افزایش داده است. از آنجا که بیش از نیمی از نفت وارداتی چین از منطقه خلیج فارس تأمین می‌شود، این کشور مایل است برای تأمین امنیت محموله‌های نفتی‌اش، حضوری نظامی در منطقه داشته باشد. به همین دلیل چینی‌ها سرمایه‌گذاری‌های کلانی در بندر گوادر پاکستان انجام داده‌اند. هرچند چینی‌ها تأکید می‌کنند که این حضور صرفاً حضوری اقتصادی است، پشت این حضور اقتصادی، اشتیاق چین به حضوری نظامی در منطقه نهفته است.

چین همچنین اشتیاق فراوانی برای حضور نزدیک در تنگه استراتژیک هرمز دارد که ۴۰ درصد نفت جهانی از آن می‌گذرد. شاهد مدعای ما نیز درخواست چینی‌ها از ایران برای واگذاری پایگاه نظامی به این کشور در سال ۱۳۸۶ است. ایران باید به این اشتیاق چین پاسخ مثبت دهد و به این کشور پایگاه نظامی واگذار کند؛ زیرا با حضور چین در خلیج فارس به عنوان متحد ایران، بر وزن استراتژیک ایران در معادلات استراتژیک منطقه افزوده می‌شود. در وضع کنونی، ایران هیچ متحد استراتژیکی در منطقه ندارد؛ از این رو باید با وارد کردن قدرت‌هایی مانند چین، روسیه و حتی هند در معادلات امنیتی خلیج فارس بر توان استراتژیک خود در معادلات امنیتی این منطقه بیفزاید.

اما نکته‌ای که نباید فراموش شود این است که همکاری نظامی به تنهایی موجب همکاری استراتژیک نمی‌شود. حضور چین در خلیج فارس یا حتی دادن پایگاه نظامی به این کشور به خودی خود عاملی برای حداکثرسازی مطلوبیت‌های امنیتی نخواهد بود؛ زیرا چین روابط خود با ایران را در چارچوب روابطش با غرب تنظیم می‌کند. به همین دلیل روابط ایران با کشور یادشده، تاکنون مبتنی بر همکاری‌های دوجانبه و غیرسازمان‌یافته بوده است. موضوعات خاصی موجب ایجاد فضای همکاری میان طرفین شده است، اما این روند تداوم چندانی نداشته است. علت آن را هم می‌توان در ابهام گفتمانی و فقدان برنامه استراتژیک در روابط متقابل دانست؛ بنابراین اگر ایران بخواهد مطلوبیت‌های امنیتی خود را از طریق چین تأمین کند، باید به بازتعریف روابط خود با این کشور بپردازد و جایگاه استراتژیک این قدرت را در سیاست خارجی خود مشخص کند و سپس به ایجاد یا عدم ایجاد پیوندهای استراتژیک با آن بپردازد. تا زمانی که روابط ایران با چین در چارچوب برنامه‌های نظامی باشد، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری روابط استراتژیک بین طرفین را داشت، زیرا سازه‌های نظامی به تنهایی عامل همکاری استراتژیک نیست. در عوض ایجاد فضای مناسب برای همکاری نرم‌افزاری را می‌توان بستری برای دائمی‌سازی روابط ایران با چین دانست. متقابلاً چین نیز باید نقش منطقه‌ای ایران را بپذیرد (متقی، ۱۳۸۵). در آن صورت زمینه‌های همکاری مؤثرتری فراروی ایران و این قدرت بزرگ آسیایی قرار خواهد گرفت و واگذاری پایگاه نظامی به این کشور و به بازی گرفتن آن در معادلات امنیتی منطقه می‌تواند به عاملی برای حداکثرسازی مطلوبیت‌های امنیت منطقه‌ای ایران از طریق حداکثرسازی همکاری‌ها و همچنین فرایندهای مشارکت‌آمیز تبدیل شود. اما تا زمانی که همکاری‌های ایران با چین در حد همکاری نظامی باشد، نمی‌توان انتظار شکل‌گیری اتحادی استراتژیک بین طرفین را داشت.

شاهد مدعای ما، گزارش اخیر یک مؤسسه اماراتی است که در آن آمده است دولت چین فهرست کشورهای مناسب برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی را بیان کرده است و در این فهرست نامی از ایران نیست. از طرف دیگر رهبران چین تا کنون به بیش از ۵۰ کشور دنیا سفر کرده‌اند، اما هیچ‌کدام سفری به ایران نداشته‌اند. بنابراین در صورت تحقق شرایط یادشده، واگذاری پایگاه نظامی به چین می‌تواند مفید باشد و چین به عنصری برای ایجاد یک موازنه قوا در مقابل آمریکا و کشورهای عربی در خلیج فارس تبدیل می‌شود. ایران باید به دنبال تحقق این شرایط باشد؛ زیرا نفوذ آمریکا در



منطقه روز به روز بیشتر می‌شود و ایران به تنهایی توان مقابله با آن را در آینده نخواهد داشت. بنابراین ایران باید سایر قدرت‌های منطقه‌ای را در موازنه استراتژیک خلیج فارس وارد و آنها را در مسائل امنیتی منطقه درگیر کند؛ چنان‌که اعراب (با آمریکا) این کار را انجام داده‌اند، زیرا درگیری این قدرت‌ها در امنیت منطقه، مساوی افزایش منافع استراتژیک آنها در خلیج فارس است. در آن صورت اگر امنیت منطقه به خطر بیفتد، این قدرت‌ها دخالت خواهند کرد و مانع ایجاد ناامنی در منطقه خواهند شد؛ به خصوص کشورهایی مانند چین و روسیه که حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد دارند. از این رو تا زمانی که موضع چینی‌ها درباره امنیت منطقه فقط محدود به ژست‌های قدرت‌طلبانه آنها در مقابل آمریکا باشد، نمی‌توان انتظار همراهی چندانی از طرف آنها در مسائل امنیت منطقه‌ای داشت، زیرا اساساً این منطقه جزء حوزه منافع استراتژیک آنها نیست. ایران اگر بخواهد از چین به عنوان وزنه‌ای برای برقراری موازنه استراتژیک در مقابل ایالات متحده استفاده کند، باید حوزه منافع استراتژیک چین را تا خلیج فارس گسترش دهد و این میسر نمی‌شود مگر با ورود هر چه بیشتر این قدرت به بازارهای اقتصادی منطقه و درگیری آن در معادلات سیاسی-امنیتی منطقه.

نتیجه‌گیری

چین به عنوان بازیگری نسبتاً جدید در خلیج فارس، نه سابقه استعماری دارد و نه مانند آمریکا سیاست‌های ستیزه‌جویانه‌ای دارد. همچنین چین بازار بزرگی است که جذابیت‌های فراوانی برای سرمایه‌گذاران خلیج فارس دارد. از زمانی که این کشور به رهبری دنگ شیائو پینگ، اصلاحات اقتصادی خود را آغاز کرد، به عنوان بازیگر بالقوه جهانی مطرح شد. رشد اقتصادی بالای چین در سال‌های اخیر، نیازش به انرژی را افزایش داده و امنیت در دستیابی به انرژی را به عنوان چشم‌اسفندیار این کشور مطرح کرده است. به همین دلیل چین سعی کرده است در تمام نقاط نفت‌خیز جهان به خصوص در کشورهایمانند ایران و سودان که به نوعی با آمریکا مشکل دارند، حضور داشته باشد. از آنجا که خلیج فارس مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده نفت وارداتی چین (۵۸ درصد) است، این کشور قصد دارد برای حفظ امنیت انرژی خود، جای پای در خلیج فارس پیدا کند. بدین منظور چین روابط تجاری گسترده‌ای با دو کشور قدرتمند منطقه، ایران و عربستان، به عنوان پایه‌های «دیپلماسی نفتی» خود برقرار کرده است. ایران می‌تواند از این فرصت بهره‌گیرد و امنیت ملی خود را با



وارد کردن چین به ساختارهای امنیتی منطقه تأمین کند. با توجه به توضیحاتی که درباره سه سناریوی فراروی ایران یعنی «سناریوی امنیت آمریکامحور»، «سناریوی امنیت دسته‌جمعی» و «سناریوی توازن قدرت» درباره امنیت خلیج فارس داده شد، محتمل‌ترین و عملی‌ترین سناریوی پیش روی ایران درباره امنیت خلیج فارس، توازن قدرت در مقابل آمریکا و متحدان عربی این کشور از طریق ایجاد تفاهم استراتژیک با چین است. بنابراین ایران می‌تواند با وارد کردن چین به معادلات امنیتی خلیج فارس، بر وزن استراتژیک خود در منطقه بیفزاید و به توازن قدرت حداقلی دست یابد.

منابع فارسی

- اخباری، محمد و فرحناز مایل افشار (۱۳۸۶). «تحلیل نقش ژئواکونومیک و کریدوری ایران در تحقق همگرایی در آسیای جنوبی»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- اسدی، بیژن (۱۳۸۱)، خلیج فارس و مسائل آن، تهران: سمت.
- اسدیان، امیر (۱۳۸۱)، سیاست‌های امنیتی آمریکا در خلیج فارس، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- اسماعیلی، مهدی (۱۳۸۴)، «چین و سیاست‌های راهبردی»، قابل دسترسی در: <http://www.bashgorh.net/page/16979.html>
- امام جمعه‌زاده، سید محمد جواد و شهریار فرچی نصیری (۱۳۸۶)، «آمریکا و ژئوپلیتیک امنیت خلیج فارس پس از جنگ سرد»، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ش پاییز ۱۳۸۶.
- امامی، محمد علی (۱۳۸۱)، «زمین‌سیاسی (ژئوپلیتیک) نوین خلیج فارس»، فصلنامه سیاست خارجی، به نقل از: www.did.ir/catalog/index-fa.asp?cn=pp0002003221027307
- امیدوارنیا، محمد جواد (۱۳۸۱)، «چین و استراتژی امنیت ملی»، فصلنامه سیاست خارجی، س ۱۶، ش ۲، تابستان.
- امیدوارنیا، محمد جواد (۱۳۸۲)، «چین در شرایط نوین جهان»، نامه دفاع، ش اول، تهران: مرکز تحقیقات دفاعی.



- برنانیوز (۱۳۸۷/۳/۵)، «ایران همچنان سومین کشور صادرکننده نفت به چین»، گزارش اوپیک، به نقل از

www.Baranews.ir:

- خدادادی، محمد اسماعیل (۱۳۸۱)، مسائل منطقه‌ای ایران، چ ۲، قم: یاقوت.
- رادیو زمانه (۱۳۸۶/۱۱/۵)، «طرح ایجاد پایگاه نظامی چین در ایران»، آسیا تایمز، به نقل از

<http://radio2amaaneh.com/News/۲۰۰۸/۰۱/post-۳۷۱۳.html>:

- شفيعی، نوذر (۱۳۸۵)، «همکاری هسته‌ای غیر نظامی هند و آمریکا؛ علل و پیامدها»، فصلنامه سیاست دفاعی، س ۱۴، ش ۵۵.

- صدری، محمود (۱۳۸۴)، «بررسی اصلاحات چین و دستاوردهای آن»، ویژه‌نامه همشهری دیپلماتیک، به نقل از: http://www.iranwatch.org/privativiews/nixon/perpex_ChallengesandOpportunities_۱۱۰۳.pdf

- عزتی، عزت‌لله (بهار ۱۳۷۷)، «ژئوپلیتیک ایران و تأثیر آن بر امنیت خلیج فارس»، مجله سیاست خارجی، س ۱۲.

- کالینز، جان ام. (۱۳۸۳)، استراتژی بزرگ (اصول و رویه‌ها)، ترجمه کوروش بایندر، چ ۳، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- مولوی، پیمان (۱۳۸۴)، «چین از واپس‌زدگی تا همگرایی»، به نقل از www.did.ir

- نوربخش، محمدرضا (۱۳۸۴)، «نسل چهارمی‌ها آمدند: بازگشت چینی‌ها به سیاست قدرت به جای ارتش»، روزنامه شرق، به نقل از:

- وثوقی، سعید (۱۳۸۶)، «آسیای جنوب غربی و نقش آن در توسعه و امنیت اقتصاد جهانی»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بنای آینده‌ای مطمئن برای آسیای جنوب غربی، تهران: دبیرخانه مجمع تشخیص مصلحت نظام.

- الهی، همایون (۱۳۸۴)، خلیج فارس و مسائل آن، چ ۸، تهران: قوس.
- یونسیان، مجید (۱۳۸۴)، «توان امنیتی، چالش فراروی کشورهای منطقه خلیج

فارس»، برگرفته از: <http://www.did.ir/catalog/index.fa.asp?cn=NA0002005440656214>

منابع لاتین

- Chanda, Nayan (2005), "The Dragon Swims Again China's Strategy", at: <http://www.ith.com/articles/2005/04/11/opinion/edchanda.phd>.

- CNS News (2003), "China Gains Strategic Foothold Near Persian Gulf", February 23, at: <http://www.cnsnews.com/viewforeign Bureaus. Asp>.
- Daojiong, Zha (2005), "China Energy Security and its International Relations", at: silroadstudies.Org/new/.../quarterly/November-2005/2ha-Daojiong.pdf.
- Daraghi, Borzou (2005), "China Goes Beyond Oil in Forging ties to Persian Gulf", at: <http://www.energybulletin.net/4015.html>.
- Golub, Philip S. (2003), "From Cold War to Deterrence War", Available at: www.mediplo.com
- Goodenough, Patrik (2005), "China Gains Strategic Foothold Near Persian Gulf", CNS News, February 3, 2005, at: <http://www.cnsnews.com/viewforeign Bureaus. Asp>.
- Gundzik, Jephraim (2005), "The Ties that Bind: China, Russia and Iran", *Asia Times*, June, 4, 2005, at: <http://www.atime.com/china;GFo4Ad07.html>.
- Haidar, Zia (2005), "Georgetown Journal Of International Affairs", at: Goodenough, Patrik (2005).
- Kemp, Geoffrey & Paul Saunders (2003), "American, Russia and the Greater Middle East, Challenges and Opportunities".
- Levertt, Flynt and Jeffrey Bader (2005-06), "Managing China-U.S. Energy Competition in the Middle East", Available at: www.Tw4.com/obwinter/docs/obwinter-bleverett.pdf.
- Luft, Gal (2006), "Fueling the Dragon: China's Race into the Oil Market", at: <http://www.iags.org/china.htm>.
- Madsen, Julian (2006), "China Makes Friends in Persian Gulf", at: <http://www.asia sentinel. Com/index.php>.
- Powell, Bill (2006), "The Dragon Swims again China's Sea Strategy", April 12, 2005, at: <http://www.iht.com/articles/2005/4/11/opinion/edchanda.php>.
- Ramachandran, Sudha (2006), "China's Pearl Loss It's Luster", *Asia Times*, Jan, 21, 2006, at: <http://www.atimes. com/atimes/south-Asia/HA21DF03.html>.
- Randy, B. Bell (1990), "Expansion of American Persian Gulf Policy by Three presidents", Available at: <http://www.globalsecurity.org>.
- Renfeng, Zaho (2004), "Iran Prefers China for Oil Exploration



Projects”, China Business Weekly, at: http://www.chinadaily.com.cn/English/doc/2004-11/09/content_390435.htm.

- Wallace, Charles J (2005), “AirPower and the Emerging U. S. Security Framework for the Persian Gulf”, At:www.au.af.mil/au/awc/awcgate/nps/Wallace.pdf

- Weinstein, Michaela (2005), “China Geostrategy: Playing a Waiting Gam”, at:www.Pinr.Com.

